

زبان ترکی
و
موقعیت گذشته و کنونی آن در ایران!
(بحران هویت)

حسن راشدی

راشدی، حسن ، ۱۳۳۳ -

زبان ترکی وموقعیت گذشته و کنونی آن در ایران/ نویسنده : حسن راشدی،

تهران : حسن راشدی، ۱۳۸۳،

۳۶ ص: مصور؛ ۱۴/۵*۲۱ س م.

ISBN:964-06-4917-1

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.

پشت جلد لاتینی شده:

Həsən Raşidi, Azərbaycan Türkcəsi və onun keçmiş və indiki durumu
iranda

۱ - زبان ترکی آذربایجانی - تاریخ.

الف.عنوان.

۴۹۴ / ۳۶۱ PL ۳۱۱ / ۲ ز ۲

کتابخانه ملی ایران ۹۰۵۸ - ۸۳ م

نام کتاب: زبان ترکی وموقعیت گذشته و کنونی آن در ایران
(بحران هویت)

نویسنده : حسن راشدی

چاپ اول: بهار ۱۳۸۳

چاپ دوم: زمستان ۱۳۸۳

چاپ سوم: تابستان ۱۳۸۶

تیراژ: ۳۰۰۰ نسخه

ناشر: مؤلف

قیمت: ۳۵۰ تومان

کرج، مهر ویلا، صندوق پستی ۳۴۷ - ۳۱۳۷۵

شابک: ۹۶۴ - ۰۶ - ۴۹۱۷ - ۱ ISBN: 964-06-4917-1

بحران هویت در میان جوانان آذربایجان

یکی از معضلات اجتماعی جامعه روشنفکری و جوان آذربایجانی امروز بحران هویت است. به جز جوانان و پیشقراولان حرکت ملی آذربایجان هنوز هم جوان عادی و دانشگاهی آذربایجان از ترک نامیدن خود ابا دارد! چرا که در طول دوران حکومت پهلوی که آثار شوم آن هنوز هم بر جامعه سنگینی می کند ناجوانمردانه ترین ضربه ها بر شخصیت ترکان ایران وارد آمد!

در طول حاکمیت ۵۳ ساله رضاخان و فرزند وی، ترکان ایران از توهین ها و بی احترامی های آشکار و مستقیم تا تحقیرهای مدون و کلاسیک در رادیو و تلویزیون و کتابهای درسی مدارس و دانشگاه ها در امان نبودند. امروزه هم گویی کلمه ترک کابوس وحشتناکی است که بر سینه جوان آذربایجانی و جوانان ترک دیگر مناطق کشور سنگینی می کند! در دوران حاکمیت پهلوی، صحنه جامعه را آنچنان بر ترکان و حتی کلمه تُرک تنگ کردند که آن عده از جوانان آذربایجانی که زندگی را نه در مبارزه برای رهایی از ظلم و ستم مضاعف پهلوی بر علیه ترکان، که در به دست آوردن نان و آبی بی دردسر می دیدند تنها راه رهایی از کابوس دردناک "ترک" را در جایگزین شدن این کلمه با واژه ای دیگر جستجو می کردند!

در حقیقت تمام صحنه‌ها برای اجرای نمایش تغییر هویت برای افرادی که تاب تحمل تحقیرها و توهین‌ها را نداشتند و توان مقابله و مبارزه با آن را در خود نمی‌دیدند و مستحیل شدن در زبان و فرهنگ حاکم و غالب را آسان‌ترین راه فرار از اهانت‌ها و بی‌احترامی‌ها می‌دانستند، حاضر و مهیا بود!

"آذری" آنهم از نوع غیر ترکی واژه‌ای بود که کشف آن! بیشتر از سقوط امپراتوری هزار ساله ترکان ایران، رضاخان و پان‌آریائیست‌ها را خوشحال کرد تا فراریان از هویت ترکی را نشان و درجه‌ای بس زیبا و افتخارآمیز از نوع "پارسی" ارزانی دارند! آری چنین شد که جوان تبریزی، زنجانی، ارومیه‌ای، اردبیلی، آستارایی، همدانی، ساوه‌ای و... با دو نوع هویت تحقیر شده ترکی، و افتخار آفرین آذری از نوع پارسی! روبرو شد که این دومی را نمی‌دانست چگونه جایگزین اولی کند؟!

به ترکی سخن می‌گفت اما خود را آذری می‌نامید! تازه آذری او با آذری کسروی فرق داشت، او آذری را فقط برای رهایی از کلمه ترک بر خود گزیده بود! وقتی از او می‌پرسیدی تو ترکی یا آذری؟ می‌گفت، آذری. وقتی می‌پرسیدی آذری یعنی چه و منظور از آذری چیست؟ چیزی برای گفتن نداشت، حتی تئوری کسروی را هم نمی‌دانست، فقط می‌خواست ترک نباشد، ترکی که در طول دوران حکومت پهلوی به بدبخت‌ترین، تحقیرشده‌ترین و کم‌ارزش‌ترین عنصر جامعه تبدیل شده بود!!

ولی همین آذری وقتی پای از ایران بیرون می‌نهاد و دل به فرنگستان می‌داد ایرانی بودن خود را انکار می‌کرد و خود را ترک اصیل، آنهم نه از نوع ایرانی‌اش! می‌نامید. ترک ستیزی و تحقیر ترکان از زمانی که امپراتوری هزار ساله ترکان با سقوط دولت قاجار پایان یافت و حاکمیت نژادپرستانه رضاخان بر کشور کثیرالمله ایران تحمیل گردید آغاز شد.

از روشنفکران نژادپرست این دوران محمود افشار بود که با نزدیکی به دربار رضاخان ثروت و مکنّت هنگفتی بهم زد و از تئورسین‌های شوونیستی دربار پهلوی بشمار می‌رفت. وی از جمله کسانی بود که هیچگونه حق و حقوق فرهنگی به ترکانی که نصف جمعیت کشور را تشکیل می‌دادند قائل نبود و حتی با تدریس ۵ دقیقه‌ای زبان ترکی در مدارس و دانشگاه‌های آذربایجان هم مخالف بود!! (زبان فارسی در آذربایجان، گردآوری ایرج افشار، تهران-۱۳۶۸، ص ۲۸۸)

محمود افشار با تشکیل "**بنیاد افشار**" تنها قسمتی از ثروت بادآورده و

هنگفت خود را که شامل "۳۲ رقبه" می‌شد و یکی از رقبات آن یعنی "باغ فردوس شمیران" به مساحت کل ۱۰۲۳۹ (ده هزار و دو بیست و سی و نه) متر مربع عرصه، مشتمل بر: ۱- دوازده دستگاه آپارتمان مسکونی و چهار باب مغازه ۲- ساختمان تولید خانه که دفتر مجله آینده است ۳- ساختمان متولی خانه ۴- دو باب دکان در قسمت جلوی کتابخانه [علاوه بر ۴ باب مغازه قبلی] ۵- دو ساختمان و دو باغ مجزا ۶- ۱۸ شماره تلفن ۷- ۵ ساعت و ۵۳ دقیقه از آب قنات فردوس (پنج وقفنامه، مجموعه انتشارات ادبی تاریخی موقوفات... افشاریزدی - شماره ۶۱- یادبود نخستین سال در گذشت واقف، ۲۸/آذر/۱۳۶۲، صص ۱۲-۱۳) را طبق مفاد وقفنامه در جهت پیشبرد اهداف واقف که همانا شوونیسیم و پان فارسیسم است قرار داد! محمود افشار وصیت کرده بود علاوه بر موقوفاتی که در حال حیات وی در نظر گرفته شده است و ۳۲ رقبه می‌باشد، یک سوم از ثروت باقی مانده از وی نیز بعد از مرگش به ۳۲ رقبه قبلی موقوفات افزوده شود!

"هم اکنون به موجب همین سطور وصیت می‌کنم که بعد از من یک سوم از "ماترک" به عنوان "ثلث" شرعی بر این موقوفات افزوده شود. هر گاه در آخرین وصیتنامه شرایط و مصرف خاصی برای ثلث معین نکردم منظور این است که عملاً و قانوناً یک سوم نامبرده نیز زیر نظر متولیان می‌که معین کرده‌ام قرار گیرد..." (پنج وقفنامه، ص ۲۳)

"موقوفات افشار" با سرمایه نجومی هم اکنون نیز در راه رسیدن به اهداف شوونستی فعال می‌باشد. کتابهای نژادپرستانه‌ای که توسط این بنیاد منتشر و با قیمت ارزان در اختیار خوانندگان گذاشته می‌شود مؤید اهداف این بنیاد است! محمود افشار در وصیتنامه خود نوشته است:

"بعد از تعمیم زبان فارسی و وحدت ملی [!] که باید هدف اصلی باشد منظورهای دیگری که این موقوفات برای آنها بنیاد یافته و اساسنامه آن نوشته شده توجه خاص به نسل جدید از راه آموزش و پرورش کودکان به وسیله کودکان شایسته روزی نمونه و تربیت اجتماعی و سیاسی جوانان... خواهد بود... که بر اینها اضافه شود" مدرس‌های مادرانه "در آذربایجان [!]" که شرح آنرا بعد در مجله آینده خواهیم آورد." (پنج وقفنامه، صص ۲۷-۲۸)

آنچه از زبان محمود افشار به عنوان "مدرسه‌های مادرانه در آذربایجان" جاری می‌شود همان چیزی است که از طرف همفکر وی جواد شیخ‌الاسلامی یکی دیگر از نژادپرستان و شوونیست‌های دوره‌ی پهلوی و یکی از اعضای شورای تولید "بنیاد افشار" جهت رسیدن به اهداف نژادپرستانه و غیر انسانی عرضه گردید. وی وحشیانه‌ترین و ددمنشانه‌ترین تفکر عصر خود را که در هیچ دوره‌ای از تاریخ بشریت و در هیچ نقطه‌ای از فاشیست‌ترین و بدوی‌ترین مناطق جهان دیده نشده است به معرض نمایش گذاشت!!

جواد شیخ‌الاسلامی تئوری جدا کردن اجباری نوزادان شیرخوار آذربایجانی و نوزادان دیگر مناطق ترک ایران از مادرانشان و نگهداری آنها در شیرخوارگاه‌های مخصوص که تا هفت سالگی تماس و ارتباطی با والدینشان نداشته و کلامی از زبان آنها نشنیده باشند را تقدیم دیکتاتور زمان و همفکران خود کرد!

تکرار و پیگیری این تفکر قرون وسطایی از طرف وی، بعد از انقلاب اسلامی همچنان ادامه داشته است؟! (زبان فارسی در آذربایجان، ص ۴۴۵/مجله آینده سال هفتم-۱۳۶۰، شماره‌های سوم و چهارم)

از دیگر باصطلاح روشنفکرانی که در دوران ستمشاهی پهلوی پشت به هویت خود کرده و هضم شدن در زبان و فرهنگ حاکم را افتخاری بزرگ برای خود دانست احمد کسروی بود. وی با حمایت رضاخان به مخالفت آشکار علیه دین اسلام و انکار امام دوازدهم پرداخت و پا به میدان مستحیل شدن در زبان و فرهنگ تحمیلی رضاخانی گذاشت و تئوری "زبان آذری" را باصطلاح به صورت علمی تقدیم وی کرد!

تئوری خود ساخته کسروی آنچنان بر مذاق نژادپرستان خوش آمد که سر از پا نمی‌شناختند. در تئوری کسروی ساکنان روستاهایی که تعداد آنها کمتر از انگشتان دست بود و این روستاها در منطقه قره‌داغ، اطراف مرند و زنوز قرار داشتند و زبان آنها غیر ترکی بود دلیلی شد بر اینکه ساکنین اصلی و بومی آذربایجان ترک نباشند!

کسروی وقتی با اهالی این چند روستا، یعنی روستاهای هرزند و گلین قیه در اطراف مرند و زنوز و حسنو در قره‌داغ روبرو شد سپس با تات‌نشینهای اطراف

خلخال به گفتگو نشست و از زبان آنها پرسید، آنها نام زبان خود را هرزندی، تالشی و تاتی نامیدند؛ ولی کسروی با اصرار تمام آنها را "آذری" نامید!

گر چه زبانی که در هرزند و گلین‌قیه صحبت می‌شد با زبانی که تاتهای خلخال صحبت می‌کردند از هر جهت متفاوت بود و حتی قابل فهم برای هم نبود، اما کسروی نام مشترک "آذری" از نوع زبانهای پهلوی را بر آنها نهاد که فقط بر روی صفحات کتابها ثبت شد و اهالی این روستاها هیچوقت نام زبان خود را آذری ننامیدند!

کسروی با استناد به نظریه زبان‌شناسان مبنی بر اینکه روستائیان خالص‌ترین و دست‌نخورده‌ترین زبانها را دارند و زبان آنها زبان اصلی و بومی منطقه است و زبانی است دست‌نخورده؛ وجود این چند روستا در آذربایجان را دلیلی بر غیر ترکی و باصطلاح آذری بودن زبان بومی مردم آذربایجان دانست، غافل از اینکه اگر مردم چند روستا در آذربایجان به زبان غیر ترکی صحبت می‌کنند، در مقابل اهالی هزاران روستا و به بیان دیگر به‌جز این چند روستا بقیه مردم ساکن در تمام روستاهای آذربایجان از دور افتاده‌ترین نقاط آن واز میان کوه‌های سر به فلک کشیده سهند و ساوالان گرفته تا دشتهای پهناور مغان، زنجان، همدان، ساوه و اراک تا اطراف تهران، کرج، قم، تفرش دماوند و فریدن اصفهان به ترکی تکلم می‌کنند؛ لذا بومی بودن زبان ترکی در آذربایجان و دیگر مناطق یاد شده ایران مدلل‌تر و مستندتر است.

از طرف دیگر، اگر دلایل کسروی را بر کل ایران تعمیم بدهیم در این صورت می‌توان ادعا کرد که نزدیک به ۹۰٪ (نود درصد) مردم ایران ترک هستند و زبان اصلی و بومی فارسی‌های ساکن در استانهای مختلف کشور نیز در اصل ترکی بوده است! چرا که کمتر استانی را در ایران می‌توان پیدا کرد که در آن چند روستای ترک نباشد.

درباره ترکان ایران دکتر م. پناهیان تحقیقاتی انجام داده و بر اساس ده جلد "فرهنگ جغرافیای ایران" از انتشارات ستاد ارتش، سال ۱۳۲۸-۳۱ مجموعه‌ای در چهار جلد به نام "**فرهنگ جغرافیای ملی ترکان ایران زمین**" همراه یک جلد حاوی نقشه، فراهم آورده و در سال ۱۳۵۱ در خارج از کشور به چاپ رسانیده است (سیری در تاریخ زبان و لهجه های ترکی، دکتر جواد هئیت- چاپ سوم، سال ۱۳۸۰، ص ۳۰۷) که ما در اینجا به نقل از این کتاب به تعداد روستاهایی که خارج از چهار استان آذربایجان شرقی، آذربایجان غربی، اردبیل و زنجان (که تقریباً همه روستاهای این چهار استان ترک هستند و نیازی به آوردن آنها در این لیست نمی‌باشد) هستند اشاره‌ای می‌کنیم:

نام شهرستان	روستاهای وابسته	نام شهرستان	روستاهای وابسته
تهران	۲۰۹ روستا	شهرضا	۱۹ روستا
قزوین	// ۴۴۱	شهرکرد	// ۳۰
اراک	// ۳۳۴	فریدن	// ۸۲
ساوه	// ۲۲۴	بیجار	// ۱۳۵
دماوند	// ۲۸	تویسرکان	// ۹
قم	// ۱۷	شاه آباد(اسلام آباد)	// ۲
محلات	// ۱۲	کرمانشاه	// ۸
طوالش(هشتپیر)	// ۶۸	همدان	// ۴۵۲
رشت	// ۳۹	اهواز	// ۵
بندر انزلی	// ۱۰	خرم آباد	// ۶۵
فومن	// ۴	آباده	// ۶۵
لاهیجان	// ۴	بوشهر	// ۵۷
آمل	// ۲	شیراز	// ۲۹
ساری	// ۷	فسا	// ۴۷
شاهرود	// ۱۵	فیروزآباد (فارس)	// ۱۲
گرگان	// ۱۰۷	کازرون	// ۵۳
نوشهر(۱)	// ۱	سیرجان (۲)	// ۴
سنندج	// ۸۳	درگز	// ۹۹
اصفهان	// ۷	سبزوار	// ۱۰۹
لار	// ۱۰	بجنورد	// ۱۹۳
مشهد	// ۲۵	قوچان	// ۳۳۰
نیشابور	// ۴۶		

(۱) در اطراف کلاردشت چالوس روستاهای ترک از جمله "بازارمحلہ" موجود هست که اینجا نیامده است

(۲) در کتاب "جغرافیای انسانی" (زمان رضاخان) روستاهای پیچاقچی و افشار کرمان به مراتب بیشتر از آمار ارائه شده

در این لیست می باشد.

کسروی در رساله ۵۶ صفحه ای که در زمان رضاخان به چاپ رسانده از زبان غیر ترکی با نام آذری در آذربایجان صحبت به میان می آورد که در طول تاریخ هیچگونه آثار و نشانه ی ادبی و مکتوب هر چند اندک از این زبان دیده و یا شنیده نشده است و خود کسروی هم به آن اعتراف می کند :

" چنانکه باز نمودیم آذری زبان گفتن بوده و همیشه در پیش روی او زبان همگانی روان، و برای نوشتن جز این یکی بکار نمی برده اند. از این رو نوشته ای به زبان آذری در دست نبوده و یا اگر بوده از میان رفته. " (آذری یا زبان باستان آذربایجان - احمد کسروی - ص ۳۵).

بعد از امپراتوری هزار ساله ترکان ایران، یعنی بعد از سقوط دولت قاجار و از زمان شروع حاکمیت رضاخان که حکومت نژاد پرستانه پارس را بر کشور کثیرالمله ایران تحمیل کرد، افرادی از میان مردم آذربایجان که تحت تأثیر تبلیغات آپارتایدی رضاخان قرار داشتند، بر علیه هویت و موجودیت خود عصیان کردند!

علت این عصیان، احساس حقارت و بی هویتی بر اثر عدم آگاهی از پیشینه زبان، ادبیات، فرهنگ، تاریخ، موسیقی و در یک کلام موجودیت خود، و خالی شدن از فرهنگ خودی که منجر به از خود بیگانگی و یا بقول دکتر شریعتی الینه شدن می گردید بود.

وقتی انسان الینه گردید و از خود بیگانه شد، احساس پوچی و بی هویتی می کند و برای رهایی از این حقارت و در بدری معنوی به دنبال هویت جدید است، حال این هویت را هر کس با هر نیت و مقصد به او بدهد با آغوش باز می پذیرد. چنین شخص مثل فردی می ماند که در منجلاب سیلاب خروشان در حال غرق شدن است و برای نجات خود چنگ به هر خار و خاشاکی می اندازد تا خود را نجات دهد!

در چنین شرایطی، اطلاعات آسان، بی زحمت و بدون هزینه از سنین کودکی تا بزرگسالی از خانه و مدرسه و دانشگاه گرفته تا کوچه و خیابان و در هر زمان و مکان از افتخارات ساختگی زبان، فرهنگ و تاریخ قدرت حاکم در اختیار اوست؛ یعنی پر شدن از فرهنگ تحمیلی.

طبیعی است افرادی که قدرت مقاومت در مقابل فرهنگ مهاجم را ندارند و بدست آوردن معلومات و اطلاعات واقعی از افتخارات ملت خویش را توأم با سختی‌ها، ممانعت‌ها، ددرسرها و هزینه‌های زیاد می‌بینند راحت‌ترین و بی‌دردسرت‌ترین راه را هضم شدن در فرهنگ حاکم می‌بینند و پشت به هویت خویش می‌کنند.

اینها به سربازانی در جبهه می‌مانند که بجای مقابله و مبارزه با دشمن و کشته شدن یا پیروزی، راه اسارت آسان را برمی‌گزینند!

سیاست الیناسیون و یا هویت‌زدایی ایرانیان غیر فارس نیز از زمان رضاشاه آغاز گردید، در این دوران گویی در ایران هیچ قوم و ملتی جز با هویت فارسی حق حیات ندارد و هر آنچه از تمدن و گذشته درخشان است مخصوص فارس زبانهاست و دیگران اگر تمدنی برایشان منتسب است از اعقاب فارسیان هستند، در غیر اینصورت محکوم به بی‌تمدنی و بی‌فرهنگی هستند هرچند که بعد از حاکمیت اسلام، هزار سال مستمر بر این کشور حکومت کرده باشند و افتخارات فرهنگی فارس زبانان در دوران حاکمیت آنان رقم خورده باشد.

بدینسان تاریخ جدیدی برای ایران نوشته شد و افتخار بر کوروش و داریوش و نژاد موهوم آریایی و قوم پارس که سر آمد همه ملت‌های جهان باشد سرلوحه تبلیغات رضاخانی قرار گرفت و در این میان اگر کسی می‌خواست برای خود هویتی که بتواند بر آن بی‌الد دست و پا کند، چاره‌ای جز چسباندن خود به پارس و پارسیان نداشت و این در حالی بود که تاریخ واقعی حقایق را به شکل دیگری آشکار می‌کرد! [«... پارسیان در نزد یونانیان، که معمولاً آنها را ماد می‌نامیدند، وحشیانی بیش نبودند. یونانیان در قدرت و سلطه بلامنازع شاهنشاه بر دست نشاندهگان، استبداد مخوف و دهشتناک می‌دیدند و در وفاداری ساتراپ‌ها نسبت به خاندان شاهی، حالتی کورکورانه و محض را مشاهده می‌کردند».

«من، [داریوش] هم بینی و هم گوش و هم زبان او (فرورتنی سردار استقلال‌طلب ماد) را بریدم و یک چشم او را هم کندم (به همین حال) او را به در کاخ بستم تا همه او را ببینند، سپس او را در همدان به دار زدم و تمام یاران برجسته او را در درون دژ حلق آویز کردم" (شارپ، فرمانهای شاهان هخامنشی، کتیبه بیستون، ۲، بند ۱۳).

«... کوروش پسر چوپانی بود از ایل مردها، که از شدت احتیاج مجبور گردید راهزنی پیش گیرد. کوروش در ایام جوانی به کارهای پست اشتغال می‌ورزید و از این جهت مکرر تازیانه خورد...»

«... در ماه تیشری وقتی کوروش در اوپیس واقع در ساحل دجله با ارتش بابل نبرد کرد، مردم اکد عقب نشستند، او به تاراج و کشتار مردم پرداخت. اینک یهودیان به عنوان تنها سروران بین‌النهرین عازم خانه خویش اند و امپراتور جدید به قلع و قمع و تصرف ثروت، هویت و هستی تاریخی مردمی می‌پردازد که در ایران کهن، به ازای ۲۰۰۰ سال پیش از او، در نهایت آرامش گرد آمده بودند. مردمی که از درون به توطئه یهود پوک می‌شدند و از بیرون نیز اقوام مهاجم [پارس] بر آنان می‌بارید. این‌جاست که برای نخستین بار مردم ایران، این قوم بی‌نشان و ناشناخته و خون‌ریز را، «پارسه» خواندند، لقبی که در ایران کهن و ایران کنونی و در فرهنگ ماد و عیلام «گدا، ولگرد، مهاجم» معنی شده است. از این لقب مشتق «پرسه‌زدن» در فارسی آمده است؛ وحتى صدای عصبانی سگ را مردم ایران، به قیاس، صدای "پارس" شناختند." [(دوازده قرن سکوت - ناصر پورپیرار - صص ۲۵، و ۲۱۸، ۲۱۷، ۴۲ برآمدن هخامنشیان، نشر کارنگ، ۱۳۷۹، تهران).

بر این اساس پروژه‌های کوتاه مدت و طولانی مدت با هزینه‌های سرسام آور براه افتاد و زبان‌سازی و هویت‌تراشی برای ایرانیان غیر فارس رونق گرفت و دشمنی و تبلیغات علیه زبانها و فرهنگهای غیرفارسی بخصوص ترکی در اولویت این برنامه‌ها قرار داده شد. (کثرت قومی و هویت ملی ایرانیان - دکتر ضیا صدر صص ۶۴-۶۲).

با گردآوری چند بیتی از زبانهای مهجور تاتی، تالشی و گیلکی در کنار- گوشه آذربایجان و گذاشتن نام ساختگی «آذری» بر آن که هرگز اثر و نشانه ادبی و مکتوب از این زبان در هیچ دوره‌ای از تاریخ بدست نیامده، زبان قانونمند، موزون و آهنگدار ترکی مردم آذربایجان با میراث ادبی و کم نظیر هزارساله و منحصر به فردش انکار گردید و زبان ساختگی و موهوم «آذری» دستپخت کسروی زبان مردم آذربایجان قلمداد گردید!

در دوره ی حاکمیت نژاد پرستانه ی رضا خان پروژه انکار زبان و فرهنگ

مردم آذربایجان و دیگر ترکان ایران تا بدانجا پیش رفت که بعد از زبان فارسی، نام زبانهای افغانی یا پشتو، کردی، بلوچی، ارمنی، بنی‌اسرائیلی، زرتشتی، و لهجه‌های مازندرانی، گیلکی، سمنانی، بروجردی و کاشی در لیست زبان و لهجه‌های رایج مردم ایران آورده شد و از برده شدن نام زبان ترکی که نزدیک به نصف جمعیت ایران بدان تکلم می‌کردند و زبانهای عربی و ترکمنی، به طرز احمقانه‌ای امتناع گردید! (جغرافیای انسانی ص ۲۵۱، چاپ در دوره رضاخان)

از اوایل حاکمیت رضاخان و به دستور او تدریس در مدارس کشور به جز زبان فارسی ممنوع گردید و سیاست حاکمیت مطلق و بی‌چون و چرای زبان فارسی در کشوری که در طول تاریخ چند هزارساله‌اش حتی در دوران دیکتاتورترین پادشاه یک زبانی و یک فرهنگی را به خود ندیده بود بر کشور تحمیل شد. ناسیونالیسم افراطی فارسی که هدیه انگلیسی‌ها به رضاخان بود، شروع به هویت‌زدایی ترکان ایران کرد، زیرا ترکان، امپراتوری پر قدرت هزارساله بعد از حاکمیت اسلام در ایران را رقم زده بودند و در عین حالی که اکثریت نسبی جمعیت کشور را تشکیل میدادند ذهنیت تاریخی ده قرن حاکمیت مستمر بر قارصها و دیگر اقوام ایرانی را از قرن چهارم هجری تا به دست گرفتن حکومت از طریق کودتا توسط رضا خان در ایران را هم داشتند که در هیچکدام از ملل و اقوام ایرانی چنین ذهنیتی نبود، به همین خاطر بزرگترین خطر بالقوه و جدی برای حکومت رضاخان و سیاست انگلیس به حساب می‌آمدند.

لذا در برنامه نژاد پرستانه رضاخان، علاوه بر تحریف تاریخ ترکان، تحقیر زبان، فرهنگ و شخصیت آنها از راههای مختلف، از تحصیل و تدریس زبان ترکی آذربایجانی که اولین مدرسه مدرن ایران و نخستین روش تدریس با اصول صوتی در دنیای اسلام با این زبان و در زمان قاجار و بوسيله دانشمند شهیر آذربایجان میرزا حسن رُشدیه در تبریز و با کتاب «وطن دیلی» آغاز بکار کرده بود نیز جلوگیری شد. (روزنامه نوید آذربایجان - ویژه‌نامه عید ۸۲ - صمد سرداری‌نیا ص ۱۷).

﴿وطن دیلی﴾

بمقدی شاگرد لره آلتی الدین قاباق یازوب اوخوماق
لوخوردن صونئی آوزره تسلیم اولنان الف بای جدیده شتیل برکاتیم

مؤلفی و ناشری ایران قطعه سنده آذربایجان صفحہ سینک
بزرگ شهرینگ اشیدیه مدرسه سینک بیری حسن بن محمد

بزرگ دارالفنون مظفریه ادلی نظامیه مدرسه سینک مطبعه سنده

﴿طبع و نشر اولدی تکواریطبع خوتننگ اوتنه راجع﴾

هجریک ۱۳۱۲ سنه سی ربیع الاولک ۱۵

وَطَن دِیْلِی

اولی جلد

ترکی اذربایجان دیلنده
نریق صورت اوزره تسلیم اولونان الف بایه مشتمل و اذربایجان
و عرب دیلرینده بئریک باشلامان درس لره و تارزه
قاعده ایله ترتیب نامیس سهر مشتمله
برکت ایچمه در که بیله یلر ایچون تالیف
تالیف بئره

مؤلف کتایچه چترنیاٹوسکی
زاقافاز سناریه سنگ مسلمان خورنگ بنیستوری

زاقافاز قطعده سنک مطارف رئیس کلستنه زاقافاز قیرنبل
مسلمان مکبلرینده تدریس اوزره ترجیح ایله قبول
اولونوب زاقافاز انوریلک بئریک تالیف اولونله



مؤلف کتایچه چترنیاٹوسکی

قیمی ۵۵ قلمه

تفلیس ۱۳۰۶

باین ترتیب تخریب شخصیت، هویت و موجودیت ترکان ایران در راس برنامه‌های تخریب فرهنگی رضاخان قرار گرفت، نام‌های ترکی و بومی شهرها، روستاها، رودها و کوه‌های آذربایجان با نام ساختگی فارسی عوض گردید؛ مثلاً سوئوق بولاق به مهاباد، تاتائو و جیغاتی به سیمینه‌رود و زرینه‌رود، ارومیه به رضائیه، ساین قالا به شاهین‌دژ، سلماس به شاهپور، آجی‌چای به تلخه‌رود، قره‌داغ به ارسباران، قره‌چمن به سیاه‌چمن، آخما قیه به احمقیه و... تبدیل گردید.

از آنجائیکه برگرداندگان این نام‌ها معلومات و اطلاعاتی از ادبیات و فرهنگ زبان ترکی نداشتند و نمی‌دانستند در ترکی «قره» علاوه بر سیاه معنی بزرگ، وسیع، بلند و والا مقام را هم می‌دهد، مثل «قره‌بولاق» یعنی چشمه بزرگ، «قره باغ» باغ بزرگ و وسیع، «قره‌چمن» چمن وسیع، «قره‌داغ» کوه بزرگ و «قره‌خان» یعنی خان بزرگ؛ قره را تنها به مفهوم سیاه بکار بردند و نام روستای قره‌چمن تبریز را «سیاه‌چمن» گذاشتند و دنیایی را بخود خندانند و ندانستند که در هیچ جای دنیا چمن سیاه وجود ندارد تا چه رسد به نزدیکیهای تبریز!

امپراتوران ترک در طول هزارسال حکومتشان بعد از حاکمیت اسلام بر ایران، بیشترین خدمت را به زبان فارسی کرده‌اند. آنها حتی این زبان را در حد تحمیل به دیگران توسعه دادند. با همه این احوال زبان ترکی هم بدون تشویق پادشاهان و با قدرت ذاتی خود به شکوفایی ادامه میداد و این زبان در مکتب‌خانه‌ها در کنار زبان عربی تعلیم داده می‌شد.

اولیاء چلبی سیاح نامدار ترک اهل آناطولی که در سال ۱۰۵۰ هجری از تبریز دیدن کرده در مورد مدارس این شهر می‌نویسد:

«در تبریز که شهر بسیار بزرگی است ۶۰۰ مدرسه موجود است که مردم این شهر آنرا مکتب می‌گویند» در این مکتب‌خانه‌ها علاوه بر عربی، که اولیاء چلبی از تدریس آن راضی نیست زبان ترکی نیز به محصلین آموخته می‌شده است. وی از مکتب‌های مشهور شهر، مکتب شیخ حسن، مکتب حسن میمندی، مکتب تقی‌خان، مکتب سلطان حسن، مکتب سلطان یعقوب و غیره نام برده می‌گوید:

«سالی یکبار در این مدارس به محصلین لباس داده می‌شود». اولیاء چلبی وقتی از زبان مردم تبریز سخن به میان می‌آورد می‌گوید: آنها به لهجه مخصوصی صحبت می‌کنند و می‌گویند: «هله تانیمه‌میشم» یعنی «هنوز نشناخته‌ام» که همان زبان ترکی آذربایجانی است و اندکی متفاوت با لهجه ترکی آناتولی. (تبریز از دیدگاه سیاحان خارجی- اکرم بهرامی ص ۸۲).

اولئاروس سفیر آلمان که در قرن هفدهم میلادی به دربار صفوی رسیده در مورد تدریس ترکی در مناطق مختلف تحت حاکمیت دولت صفوی، از جمله آذربایجان و ولایات ایروان، عراق عجم (ولایت عراق عجم شامل مناطق مرکزی ایران و شهرهای اراک امروزی، ساوه، قم، خمین، کاشان تا اصفهان می‌شد)، بغداد و... و اهمیت این زبان در این مناطق می‌نویسد: ترکی در ایران آنقدر از اهمیت برخوردار است که در دربار اصفهان به سختی می‌شود کلمه‌ای به فارسی شنید. (تبریز از دیدگاه سیاحان خارجی...ص ۸۲- ۱۱۲ سال ۲۵۳۶ شاهنشاهی (۱۳۵۶ شمسی)).

روند تعلیم و تدریس عربی، ترکی و فارسی در کنار هم در این کشور ادامه داشت تا اینکه در زمان رضاخان دستور جلوگیری از تدریس و یادگیری زبان ترکی داده شد و دشمنی با زبان و فرهنگ غنی ترکی در راس برنامه‌های تخریباتی رضاخان و جانشین وی قرار گرفت.

امروزه نیز پان‌آریائیست‌ها به جای تشکر از امپراتوران ترک که توسعه دهندگان زبان فارسی بودند همواره با آنها و با همه ترکان دشمنی می‌ورزند. علت این دشمنی هم بیشتر از آنجا ناشی می‌شود که در طول هزارسال، ترکان در راس حکومت‌های ایرانی و در قالب پادشاهان و سلاطین، وزراء، فرمانداران ایالات و ولایات و فرماندهان کشوری و لشگری بوده و پارسیان و تاجیکان بیشتر به عنوان رعایا در خدمت آنان بوده‌اند. این عامل باعث احساس حقارت در ناسیونالیست‌های افراطی شده پس از حاکمیت خاندان پهلوی بر ایران که خود را منتسب به پارسیان می‌کرد. در پی تلافی این حقارت هزارساله برآمدند.

دربارهٔ این حسّ حقارت به متنی که در مجلهٔ «نگاه‌نو» در سال ۱۳۷۰ چاپ شده نظری می‌افکنیم: «ملت ایران طی حدود هزارسال از زمان غزنویان تا پایان قاجاریه زیر سلطه سلاطین ترک قرار داشته است و چنان بوده که در مدت طولانی این تسلط، از حداکثر حق و بختی که گاه برخوردار می‌شده، شمشیرزنی در مقام سربازی ساده در خدمت سرداران ترک بوده است، حال لازم به یادآوری نیست که چون همه املاک بزرگ همواره از سوی شاهان به صورت تیول و اقطاع در اختیار سرداران پیروزمند قرار می‌گرفت، یک ایرانی غیر ترک سهمی در این میان نمی‌توانست داشته باشد» (مجله نگاه‌نو آبان ۱۳۷۰ ص ۳۸).

پان‌فارسیست‌ها آثار مکتوب، منحصر به فرد و جهانی " **دده‌قورقود** " (قرن ۵ هجری قمری)، فرهنگ فارسی - تورکی "صاح العجم هند و شاه نخجوانی" (قرن ۷ ق) و آثار شاعرانی چون حسن اوغلو، نصیر باکویی (قرن ۷ ق)، قاضی ضریر، برهان الدین، نسیمی، شیخ انوار (قرن ۸ ق) حقیقی، حبیبی و دیگران را که بسیار قدیمتر از زمان صفویان و به ترکی آذربایجانی است نادیده گرفته تلاش می‌کنند این تفکر را بر مخاطبینشان القاء کنند که زبان ترکی از زمان حکومت صفویان زبان مردم آذربایجان و زبان عمومی شده است و این صفویان بودند که زبان ترکی را رونق بخشیده و رواج دادند، در حالی که ادعای اینان کاملاً غیر مدلل و غیر منطقی است و آثار مکتوب باقی مانده از سالهای بسیار جلوتر از دوران صفویان مؤید این واقعیت است که زبان ترکی از قرنهای بسیار دور زبان عموم مردم آذربایجان بوده است و صفویان هم تلاشی برای رونق این زبان انجام نداده‌اند.

نصراله فلسفی در جلد اول زندگی شاه عباس اول با استناد به تاریخ «خلد برین» می‌نویسد: «شاه عباس برای اینکه از قدرت قزلباش بکاهد، یک دسته سپاه منظم تفنگدار نیز از روستائیان ورزیده و رعایای بومی ولایات مختلف ایران... ایجاد کرد... و از قزلباش ترک که خود را اصیل‌تر و نجیب‌تر از مردم پارس زبان ایران می‌پنداشتند داخل سپاه نبود». و می‌افزاید: «رعایای

تاجیک یا ایرانی [فارس زبان] تا آن زمان از خدمات لشکری محروم و ممنوع بودند». (همان مجله و همان صفحه).

در کتاب «دین و دولت در عصر صفوی» هم به نقل از مینورسکی «The middle east» صفحه ۴۵۱ آمده است: «ترکی که زبان شاهان صفوی بود به ایرانیان تحمیل نشد و باوجودیکه به دلایل سیاسی شاه اسماعیل یکم اشعار خود را به ترکی می‌سرود، از بیشتر ترک شدن ایران جلوگیری شد...».

نه تنها صفویان بلکه در طول امپراطوری هزارساله ترکان در ایران هیچ سلطان ترکی جهت توسعه و ترقی و یا تحمیل زبان ترکی کوچکترین اقدامی به عمل نیاورده و برعکس در توسعه و ترقی و تحمیل زبان فارسی دری که زبان تاجیکان و افغانان است کمترین مضایقه‌ای نکرده‌اند که مجبور کردن شیروانشاه نظامی گنجوی را جهت سرودن منظومه لیلی و مجنون به زبان فارسی دری نمونه‌ای از این تحمیلات است که نظامی در نظر داشته این منظومه را به زبان ترکی بسراید: (نظامی از شاعران قرن ششم هجری است).

أورد مثال حضرت شاه
رانی سخنی چو در مکنون
این تازه عروس را طرازی
ترکانه سخن سزای ما نیست.

در حال رسید قاصد از راه
خواهم که بیاد عشق مجنون
از زیور پارسی و تازی
ترکی صفت وفای ما نیست

(لیلی - مجنون - وحید دستگردی چاپ امیرکبیر).

نظامی هم از این تذکر تحقیرآمیز دل آزرده شده و اندوه و آزرده‌گی خود را چنین بیان داشته است:

از دل به دماغ رفت جوشم
نه دیده که ره به کتج یابم
از سستی امر و ضعف حالت
وین قصه به شرح بازگویم.

چون حلقه شاه یافت گوشم
نه زهره که سر ز خط بتابم
سرگشته شدم در آن خجالت
کس محرم نی که راز گویم

(سیری در تاریخ زبان و لهجه‌های ترکی ص ۱۷۵ دکتر ج. هیئت).

ظاهراً نظامی دیگر نمی‌خواسته لیلی و مجنون را بسراید که به توصیه و صلاح‌دید فرزندش «محمد» اقدام به این کار می‌کند.

زبان دری (فارسی) که میراث سامانیان و زبان مناطق تاجیکستان و افغانستان بوده تا قرن هفتم هجری به مناطق فارس ایران راه نیافته بوده است، چنانکه هیچ شاعر دری‌گوی تا این تاریخ در مناطق و شهرهای استان فارس پدیدار نشده است و تا این زمان، زبان پهلوی یعنی زبان اصلی مردم فارس در این مناطق تکلم می‌شده و سعدی شیرازی اولین شاعر دری‌گوی این منطقه نیز علاوه بر اینکه گلستان و بوستان را به زبان دری و یا به بیان بهتر به زبان مرسوم در دربار پادشاهان نوشته است دیوانی نیز به زبان مردم فارس و شیراز سروده است که «فهلویات» نام دارد. این زبان، همان زبان پهلوی و زبان اصلی و بومی مردم فارس است که با تحمیل شدن زبان دری افغانستان و با گذشت قرن‌ها، از میان مردم شیراز و دیگر شهرهای بزرگ فارس نشین رفته و فراموش شده است.

حافظ شیرازی شاعر قرن هشتم هم ابیاتی به زبان اصلی و بومی شیراز سروده است که نشان دهنده حضور قوی زبان پهلوی در میان مردم شیراز تا قرن هشتم هجری می‌باشد.

«به پی‌ماجان غرامت بسپریمن عزت یک وی روشتی از امادی».

(روزنامه همشهری یکشنبه ۱۶ آبان ۱۳۷۸ مقاله «زبان دری ادامه پهلوی ساسانی نیست» از دکتر وحیدیان کامیاره).

با در نظر گرفتن اینکه در قرن هشتم هجری زبان پهلوی شیرازیها سالهای متمادی تحت تأثیر زبان دری نیز بوده است، هیچ شیرازی، امروز نمی‌تواند معنی این شعر حافظ را به راحتی بفهمد. و این، نشانه تغییر یافتن زبان اصلی و بومی مردم شیراز و دیگر شهرهای فارس زبان امروز، از زبان اصلی و بومی به زبان فارسی دری در طول قرون متمادی و پس از تسلط زبان دری بر ایران است.

هنوز هم با اندک فاصله‌ای از شهرهای بزرگ و مرکزی و فارس زبان ایران، مردم بقیه شهرها و روستاها به زبان غیر دری (غیرفارسی) صحبت

می‌کنند که نشانهٔ تحمیل شدن زبان فارسی دری از طریق حکومت‌ها بر مردم مناطق مرکزی است که حاکمیت اصلی آنها بیشتر در شهرهای بزرگ و مرکزی بوده است.

با اندک فاصله‌ای از اصفهان و به طرف غرب و جنوب غربی آن که برویم، زبان مردم شهرکرد، سامان، چادگان و فریدن را بختیاری و ترکی می‌بینیم که متفاوت از فارسی دری اصفهان است.

با فاصله چند ده کیلومتری از تهران به شمال، شمال غرب، غرب، جنوب و شرق، مردم به زبان مازندرانی (طبری)، گیلکی، تالشی، ترکی، تاتی و سمنانی صحبت می‌کنند که ربطی به زبان فارسی دری که در تهران، اصفهان و شیراز تکلم می‌شود ندارد، و از نظر تاریخی هم زبان سمنانی، گیلکی، تالشی، تاتی و طبری به مراتب قدیمتر از فارسی دری که از قرون چهارم و پنجم هجری وارد ایران شده است می‌باشد.

با اندک دقتی معلوم می‌گردد زبان فارسی دری که امروز به فارسی مشهور شده، حتی زبان بومی هیچکدام از اهالی شهرها و روستاهای مردم فارس زبان ایران هم نبوده است بلکه این زبان زبانی است وارداتی که در گذشته تنها در مناطق افغانستان و تاجیکستان صحبت می‌شده ولی سلاطین و پادشاهان، این زبان را به عنوان زبان شعر برای دربار انتخاب کرده بودند و شعرایی که می‌خواستند از پادشاهان تعریف و تمجید کرده انعامی بگیرند به این زبان شعر می‌سرودند و مورخین هم با نوشتن فتوحات سلاطین به این زبان، به نان و نوایی می‌رسیدند!

زبان ترکی هم تاریخ هفت هزارساله در ایران دارد و از نظر ریشه و مورفولوژی ادامهٔ زبان سومری و ایلامی است و هیچ قرابت و نزدیکی با زبان فارسی دری ندارد. (آذربایجان در سیر تاریخ ایران ج. ۲ ص ۸۶۹ رحیم رئیس‌نیا).

با توجه با آنچه که نوشته شد از آنانیکه ادعا دارند زبان ترکی بعدها به مردم آذربایجان تحمیل شده است باید پرسید، این زبان اگر تحمیلی است این تحمیل به وسیله چه کسی، کدام سلطان و با چه امکاناتی بوده است؟!

در تاریخ حتی نشان اندکی از تشویق این زبان بوسیله سلاطین ترک دیده نشده است تا چه رسد به تحمیل آن!

زبان ترکی که زبان مردم آذربایجان و دیگر مناطق ترک ایران است وضع و موقعیتش از دو حال خارج نیست: ۱- این زبان از ۷۰۰۰ سال پیش و از زمان سومریان که بنیان گذاران اولین تمدن بشری هستند، ایلامیان و اعقاب آنها به مردم ترک ایران به ارث رسیده است که اسناد زیادی در این مورد موجود است. و ترکانی هم که بعداً به این سرزمین آمده‌اند به همزبانان قبلی خود پیوسته و زبان ترکی آذربایجان و آناتولی را پدید آورده‌اند ۲- این زبان، زبان ترکانی است که بعداً و بقول احمد کسروی و کسرویست‌ها از زمان غزنوی‌ها، سلجوقی‌ها و... با جمعیت انبوه به آذربایجان، آناتولی و دیگر مناطق ایران آمده و اکثریت مطلق جمعیت این مناطق را تشکیل داده و ترکیب جمعیت را به نفع خود تغییر داده‌اند که در هر دو حال اینها ترکان اصیلی هستند که بعد از حاکمیت اسلام به مدت هزار سال مستمر از چین تا قلب اروپا را با تدبیر و کاردانی و سیاستمداری خردمندانه، زیر حاکمیت و اداره خود داشتند و آذریهای ترک شده هم نیستند، چه اگر آذریهای آقای کسروی در آذربایجان اکثریت می بودند و ترکان مهاجر در اقلیت، باید مهاجرین ترک در داخل بومیان باصطلاح آذری مستحیل می شدند و زبان مردم کنونی آذربایجان هم زبان آذری مورد ادعای آقای کسروی می شد نه زبان ترکی آذربایجان!

همچنین این زبان به مراتب از فارسی دری که بیش از ۷۰٪ آن برگرفته از لغات و کلمات عربی، ترکی، هندی و دیگر زبانهاست خالص تر و قدرت بیان آنها بعلت داشتن ۲۴ هزار فعل بیشتر است.

بعلاوه این زبان بر عکس زبان فارسی دری به هیچ قوم و ملّتی هم تحمیل نشده است. حال مردم آذربایجان و مردم دیگر مناطق ترک ایران

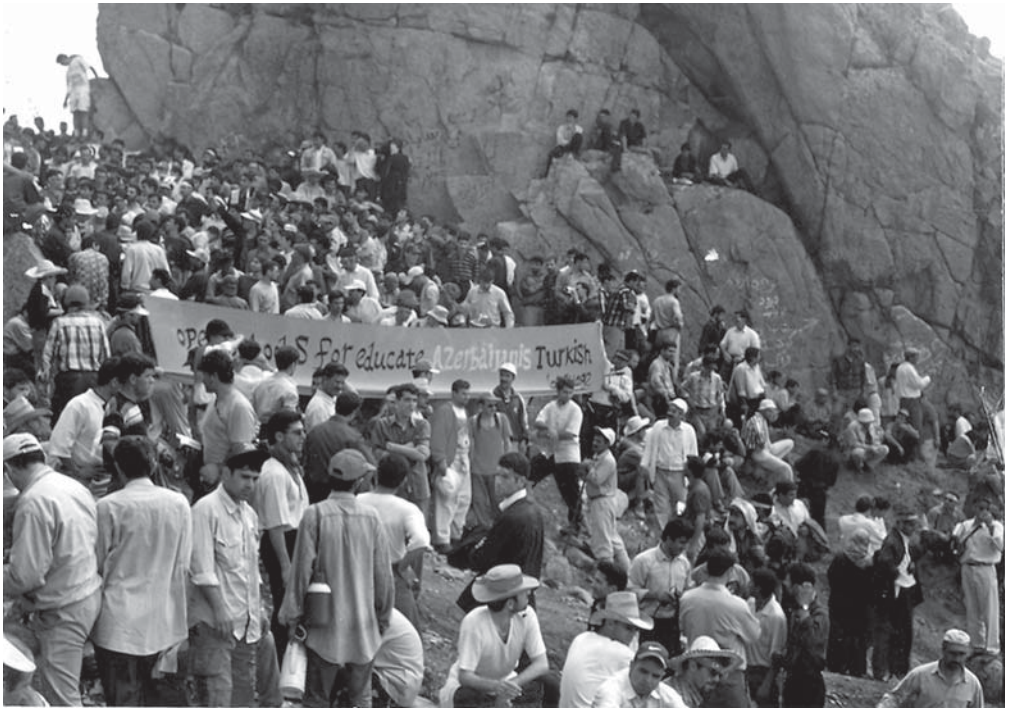
چه ترک بومی و از نسل سومرها و ایلامها باشند، چه ترک مهاجر، فرقی نمی‌کند ترکان اصیلی هستند که اگر افرادی غیر ترک هم بصورت اقلیت اندک در بینشان بوده است با برخورداری از مهمان نوازی ترکان، در میان آنها با صلح و صفا زندگی کرده‌اند؛ مثل اهالی بعضی از روستاهای غیر ترک آذربایجان در اطراف شهرهای مرند و خلخال. بعضی از این اقلیت‌ها ممکن است بر اثر ازدواج یا بکارگیری زبان ترکی بعنوان زبان رابط و زبان اکثریت منطقه، در طول چندین سده در داخل مردم ترک مستحیل شده باشند که بسیار طبیعی است.

مگر امروز به مردم ترکیه می‌توان گفت که شما ترک نیستید؟ چه، بیشتر آنان هم بعداً به این سرزمین آمده و اکثریت مطلق جمعیت آسیای صغیر را تشکیل داده و کشور ترکیه امروز را بنا نهاده‌اند که مطمئناً در بینشان اقلیت بی‌زانشی و یونانی هم بوده است. به خصوص این که همه می‌دانند زبان دولت بی‌زانش ترکی نبوده و قسطنطنیه (استانبول) تا قرن پانزده میلادی هم شهر بی‌زانشی و غیر ترکی بوده است، ولی امروز کسی از غیر ترک بودن اهالی استانبول حرفی به میان نمی‌آورد و اگر هم بیاورد تغییری در ترکیب اهالی ترک زبان استانبول به وجود نخواهد آمد.

نباید راه دور و دراز را پیمود، همه می‌دانیم مهاجرت اروپائیان به قاره آمریکا به بیش از چهار صد سال نمی‌رسد ولی سرخپوستان آمریکایی از مردم بومی این قاره به شمار می‌روند. در حال حاضر آیا می‌توان گفت که چون زبان بومی مردم این قاره سرخپوستی بوده و امریکائیان مهاجر، از اروپا به این قاره مهاجرت کرده و در این مناطق ساکن شده‌اند لذا این مهاجرین باید زبان انگلیسی، فرانسوی و اسپانیولی خود را رها کرده به زبان سرخپوستانی که ساکنین اصلی و بومی آمریکا هستند سخن بگویند و خود را هم از نسل سرخپوستان بدانند؟!

تصاویری از مراسم قلعه بابک در ۱۳/تیر/۱۳۸۲ و پاره ای از خواسته های شرکت کنندگان در پای این قلعه واقع در نزدیکی "کلیبر" در آذربایجان شرقی





Open schools for educate Azerbaijanis Turkish
مدارس را برای آموزش ترکی آذربایجانی باز کنید



بر فرض، ترکان هم از افراد بومی و ۷۰۰۰ ساله ساکن آذربایجان نباشند و بعدها، از زمان غزنویان و سلجوقیان، و از هزار سال پیش به این سرزمین مهاجرت کرده باشند، آیا مهاجرت آنها به آذربایجان و دیگر مناطق ترک ایران از مهاجرت اروپائیان به امریکا جدیدتر است؟! آنچه مسلم است ترکان در آذربایجان و در دیگر مناطق ترک زبان ایران اکثریت جمعیت این مناطق را تشکیل می دهند و در هر جامعه ای هم، بنیان آن جامعه بر اساس جمعیت اکثریت شکل می گیرد و گروه های اقلیت، قالب اکثریت را به خود می گیرند و همانند آنها می شوند. بر فرض، اگر باصطلاح آذربهای غیر ترکی هم به صورت اقلیت در این مناطق بوده اند، در داخل این اکثریت مستحیل شده از بین رفته اند.

حال چطور می توان ادعا کرد که مردم آذربایجان از زبان قانونمند، موزون، زنده، پویا و جهانی خود دست کشیده به دنبال زبان مهجور و مرده باصطلاح آذربهایی باشند که نه وجود خارجی دارد و نه اثر مکتوبی از این زبان بجای مانده است!

بر فرض محال، اگر کسرویستها بخواهند زبان مورد ادعای خود را در آذربایجان مرسوم کنند باید به دنبال زنده کردن و حاکمیت زبان باصطلاح آذری مورد ادعای کسروی در آذربایجان باشند که در روستاهای "هرزند و گلین قیه" مرسوم است و ساکنین آن، این زبان را هرزندی مینامند، نه حاکمیت زبان فارسی در آذربایجان، که خود از مناطق افغانستان و تاجیکستان به ایران آمده و زبان بومی فارس زبانان را هم از بین برده است!

با همه این احوال خود فارسها هم مهاجر هستند و بعدها به ایران آمده‌اند و مکان اصلی و بومی‌شان هم ایران نبوده و استپ‌های جنوب سیبری بوده است. زبان بومی ایرانیان ساکن استانهای فارس نشین امروز هم قبل از مهاجرت فارسها به ایران، ایلامی بوده است. ولی چون فارسها با آمدنشان به ایران و مناطق فارس، اکثریت نسبی جمعیت منطقه را تشکیل داده اند، خود را فارس خواندند و کسی هم نگفت فارسها زبانشان را بر بومیان ایلامی تحمیل کرده‌اند. و یا کسی ادعا نکرد که فارسهای کنونی در اصل فارس نیستند و ایلامی هستند و چون زبان ایلامی ها هم از نظریشه شناسی با ترکی یکی

است و جزء زبانهای التصاقی می باشد و با زبان پارسی قدیم که جزء زبانهای تحلیلی است اصلاً قرابت و نزدیکی ندارد در حقیقت اصل و ریشه فارسیها از ترکهاست!!

ملتی که تاریخ چند هزار ساله قبل از اسلام سومری، ایلامی، کوتی، لولوبی، اورارتویی، ماننایی، اشکانی و تاریخ هزارساله بعد از حاکمیت اسلام ایران را رقم زده و در طول تاریخ بر هیچ قوم و ملتی ظلم فرهنگی روا نداشته است مگر امروز مظلومیت فرهنگی و زبانی را که از طرف عده‌ای از سلطنت طلبها و حاملان تفکر پوسیده دوران پهلوی پیش کشیده می شود می تواند بپذیرد؟! بعضی از پان آریائیستها و کسرویست های افراطی پا را از دیدگاههای مرید و مراد خود احمد کسروی هم فراتر نهاده باصطلاح تحمیل شدن زبان ترکی بر مردم آذربایجان و دیگر ترکان ایران را به مغولها نسبت می دهند! این افراطیون حتی نمی دانند و یا خود را به نادانی می زنند که زبان مغولی زبانی بوده متفاوت از ترکی. و اگر مغولها می خواستند زبان خود را بر مردم آذربایجان و دیگر مناطق ایران تحمیل کنند چرا زبان مغولی خود را به آنها تحمیل نکردند و زبان ترکی را تحمیل کردند!؟

از این گذشته، مغولها تنها حاکمیت آذربایجان را به عهده نداشتند، بلکه آنها بر کل ایران و همسایه های امروزی آن، و از عراق تا چین را در اختیار داشتند و اگر در فکر تحمیل زبان ترکی! بودند چرا زبان مردم سایر کشورها، بخصوص زبان فارسیهای هموطن ما را ترک نکردند و فقط قسمتی از خراسان (ترکان خراسان)، فارس (قشقاییهای استان فارس)، کرمان و اصفهان (ترکان پیچاقچیهای سیرجان و افشار کرمان، و ترکان فریدن اصفهان)، و استانهای مرکزی (اراک، ساوه و قم) و آذربایجان را ترک زبان کردند!؟ در ارتباط با همین موضوع، احمد کسروی در کتاب " آذری یا زبان باستان آذربایجان " می نویسد :

" در زمان مغولان، از آغاز آن آگاهی دیگری در باره آذربایجان نمی داریم. پیداست که مغولان که آنجا را تختگاه ایران گرفتند دسته های انبوهی را که از مغولستان با خود آورده بودند در آنجا نشیمن دادند لیکن اینان جز از ترک می بودند و زبانشان جز از

ترکی می بود. ترک و مغول زبان یکدیگر را نفهمیدندی. ما نمی توانیم گفت که در زمان مغول بر شماره ترکان در آذربایجان افزود و رهنمونی برای چنین سخنی در دست نمی داریم. (آذری یا زبان باستان آذربایجان ص ۱۹)

از این گذشته، مغولان هم مثل دیگر سلاطین، فارسی دری را زبان درباری خود انتخاب کرده بودند و این زبان را تقویت، و به زبان دیگر، تحمیل می کردند. سعدی و حافظ شیرازی دو شاعر مشهور قرن هفتم و هشتم هجری در زمان مغولان به اوج شهرت رسیده اند و تعریف و تمجیدهایی از حاکمان مغول زمان خود کرده اند!

حاکمان مغول، تاریخ مغول را هم به زبان فارسی دری می نویسانند. رشیدالدین فضل اله مورخ مشهور دوره مغول (قرن ۷ - ۸ هجری قمری) کتاب "جامع التواریخ" را که تاریخ جامع حکومت مغولان است به فارسی نوشته است. در این کتاب رشیدالدین فضل اله از چگونگی روی کار آمدن چنگیزخان و فتح های مدبرانه و مقتدرانه وی و دیگر سلاطین مغول و نصایح و پندهای خان بزرگ مغول (چنگیزخان) که او را با اسکندر سردار بزرگ مقدونی مقایسه می کند نوشته های بسیار دارد. اینک سطوری از کتاب "جامع التواریخ" رشیدی:

"...از داستانهای چنگیز خان، در سیرات و اخلاق پسندیده و عادات کریمه او و مثالها و سخنها و بیلکها و حکمتهای نیکو که بر حسب هر زمان گفته و فرموده...

چنگیزخان فرموده است که مردمانی که پسران ایشان بیلک پدران نمی شنیده اند و اینیان به سخنان آقایان التفات ننموده و شوهر به خاتون اعتماد نکرده و خاتون به فرمان شوهر ننشسته و قاینان عروس را نپسندیده و عروس قاین را حرمت نداشته و بزرگان کوچکان را سرامیشی نکرده و کهتران نصیحت مهتران نپذیرفته و بزرگان دل غلامان نزدیک نداده و یوسون و یاساق به طریق عقل و کفایت در نیافته... این قوم بی تربیت و نا بسامان بوده اند...

دیگر گفته است: هر کس اندرون خود را پاک تواند کرد ملک را از بدی پاک تواند کرد.

دیگر گفته است: هر سخن که سه دانا بر آن اتفاق کنند، آنرا همه جا باز

توان گفت و الا بر آن اعتماد نباشد. سخن خود، و از آن دیگری، با سخن دانایان قیاس کن، اگر موافق افتد، گفتنی است و الا هیچ نباید گفت.

دیگر: مرد باید که میان خلق چون گوساله در میان باشد و در وقت جنگ چون چرخ گرسنه در شکار جهد و... (جامع التواریخ، رشیدالدین فضل اله صص-۴۳۴ ۴۳۶، به کوشش دکتر بهمن کریمی، چاپ اقبال، نوبت چهارم سال ۱۳۷۴)

ناسیونالیستهای افراطی که با تئوریهای نژادپرستانه خود را مشغول می کنند آب در هاون می کوبند! امروزه جوانان سرفراز آذربایجان و دیگر ترکان ایران وقتی به آریارپستان واپسگرا نمی گذارند، آنها به زبان و فرهنگ ترکی و تاریخ پر افتخارشان عشق می ورزند. آنها بر کلیه زبانها و فرهنگهای کشور احترام قائلند و حقی مساوی و برابر با نسبت جمعیت برای همه زبانهای متداول در ایران قائلند نه بیشتر نه کمتر! و زبان ترکی آذربایجانی هم که زبان اکثریت نسبی جمعیت کشور و سومین زبان زنده و با قاعده جهان است (نشریه امید زنجان ۲۰/ مرداد/ ۱۳۷۸ شماره ۲۸۵ به نقل از مجله پیام یونسکو) حق رسمی و سرتاسری شدن در ایران به عنوان دومین زبان رسمی مثل زبان فارسی در کشور را دارد!

زبان، نشانی از نشانه‌های خداوندی و سند ملی سخنگویان آن ملت است و بر هر فرد مسلمان و انسان آزاده‌ای لازم و واجب است بر این نشان خداوندی و سند هویت انسانها حرمت و احترام قائل شود، آنکس که در ایران زندگی می کند ایرانی است و به هر زبانی هم صحبت می کند زبانش ایرانی و قابل احترام است، در این کشور گروهی صاحبخانه و گروهی مستأجر نیستند!

یکی دیگر از موضوعاتی که پان آریائیست‌ها را به تلاشی عبث و داشته است نام تاریخی سرزمین آذربایجان است که قسمتی از آن در شمال رود ارس (آراز) که امروزه کشوری مستقل با حکومت جمهوری می باشد قرار دارد و قسمت دیگر در جنوب رود ارس و در محدوده سرحدات سیاسی جمهوری اسلامی ایران.

آذربایجان شمالی که نام جمهوری آذربایجان را با خود دارد در سال ۱۹۱۸ به مدت دو سال مستقل شد و پس از آن نیز با اشغال کمونیست‌ها به «جمهوری سوسیالیستی آذربایجان شوروی» تبدیل شد و پس از استقلال مجدد در سال ۱۹۹۱ دوباره نام قبلی خود را باز یافت.

تمام تلاش ناسیونالیست‌های افراطی بر این است که بگویند: «آذربایجان» در طول تاریخ هرگز نام سرزمینی که امروز جمهوری آذربایجان نام دارد نبوده و این نام بعداً و در سال ۱۹۱۸ بوسیله محمدامین رسول‌زاده بر روی این منطقه گذاشته شده است و نام تاریخی جمهوری آذربایجان فعلی همواره «اران» بوده است.

تلاش پان‌فارسیست‌ها برای این ادعای بیهوده از آنجا ناشی می‌شود که اینها تصور می‌کنند چون سرزمین قسمت شمالی رود ارس جمهوری مستقلی شده است و در زمان حکومت شوروی نیز جمهوری مستقل در ترکیب جمهوریهایی متحد و برادر (!) بود و از آنجائیکه زبان، فرهنگ و عادات و رسوم مردم آن سوی ارس با این سوی ارس یکی است و در گذشته نیز تاریخ مشترک داشته‌اند، و حتی اقوام نزدیک آنها در هر دو سو زندگی می‌کنند، ممکن است این همنامی احساسی را در مردم آذربایجان جنوبی ایجاد کند که منجر به فکر تشکیل وطن و کشور مشترک آذربایجان شود، لذا تلاش می‌کنند به هر شکلی شده این دو قسمت را با نامی جدا بنامند که منجر به تشکیل وطن و کشور مشترک آذربایجان نشود!

اما تاریخ ثابت کرده است که زبان و فرهنگ و تاریخ مشترک همیشه احساس ایجاد و طن مشترک را بوجود نمی‌آورد. امروزه ملت‌های زیادی هستند با زبان و فرهنگ و تاریخ مشترک که دارای چندین کشور مجزا و حتی مستقل هستند، مثل کشورهای عربی که با داشتن زبان و فرهنگ عربی و مشترک در قالب کشورهای متفاوت و متعدد و در بعضی موارد هم مخالف هم اداره می‌شوند و در مقابل کشورهایی هستند که مردم آن با زبان و فرهنگ‌های متفاوت، در چارچوب یک سرزمین و یک کشور به زندگی مسالمت آمیز ادامه می‌دهند؛ مثل کشور سوئیس با سه زبان رسمی و متفاوت، کانادا با دو زبان رسمی، بلژیک با سه زبان، سنگاپور با چهار زبان رسمی و متفاوت، و کشورهای بسیاری که چندین زبان رسمی دارند!

مردمانی که با داشتن زبان‌ها و فرهنگ‌های متفاوت در یک کشور زندگی می‌کنند در صورتیکه حقوق زبانی و فرهنگی برابر داشته باشند و احساس برتر بودن در مردم یک زبان و فرهنگ و احساس حقارت در مردم زبان و فرهنگ دیگری در بین نباشد اتحاد واقعی، قلبی در آنها بسیار بیشتر و عمیق‌تر است تا

در کشورهایی که با سیاست حاکمیت یک زبان و یک فرهنگ و تحقیر زبانها و فرهنگهای دیگر می‌خواهند جامعه یکدست و متحد ایجاد کنند! اصولاً در میان سیاستمداران کشورهای چند زبانه‌ای که سیاست حاکمیت یک زبان را دنبال می‌کنند نگرانیها و دلمشغولیهای ناشی از تفکر جدایی طلبانه زیاد است.

سیاستمداران چنین کشورهایی باید به جای اجرای سیاست کهنه و مردود حاکمیت یک زبان در یک کشور چند زبانه و طی کردن راه دشوار و پرخطر، احترام به زبانها و فرهنگهای موجود در کشور را در رأس برنامه‌های فرهنگی خود قرار دهند و حقوق همه زبانهای پویا در کشور را با توجه به نسبت جمعیتشان، در رسانه‌های گروهی چون رادیو-تلویزیون و مطبوعات رعایت کرده و به تدریس آنها در مدارس و دانشگاهها اهتمام ورزند که بیشترین وحدت را میتواند به ارمغان آورد.

نام آذربایجان نیز نباید شک و شبهه‌ای در بین سیاستمداران ایجاد کند؛ بنا به آمار غیر رسمی، هم اکنون بیش از ۳۰ میلیون نفر از مردمی که به ترکی صحبت می‌کنند در محدوده آذربایجان جنوبی شامل استانهای آذربایجان شرقی، آذربایجان غربی، اردبیل، زنجان، قزوین، همدان، مرکزی قسمتی از گیلان، و در محدوده استانهای دیگر چون تهران، خراسان، گلستان، سمنان، قم، اصفهان، کرمان، فارس و دیگر مناطق زندگی می‌کنند.

اگر حقوق زبانی- فرهنگی و اقتصادی این اکثریت نسبی جمعیت ایران رعایت شود و این جمعیت ۳۰ میلیونی بتوانند در کنار زبان رسمی کشور به زبان خود در مدارس و دانشگاهها نیز تحصیل کنند و در رادیو و تلویزیون سراسری و مطبوعات دولتی سهمی مناسب با جمعیتشان داشته باشند و در برنامه‌های رادیو-تلویزیون بجای تبلیغ و توسعه یک زبان و یک فرهنگ و بی‌توجهی به زبانها و فرهنگهای دیگر، به همه زبانها و فرهنگهای رایج در کشور به دیده احترام نگریسته شود و از نظر اقتصادی، سرمایه‌گذاری ملی در این مناطق صورت پذیرد، نه تنها داشتن نام آذربایجان در آن سوی ارس مشکلی ایجاد نمی‌کند بلکه جاذبه این سوی ارس که بیشترین جمعیت ترک آذربایجانی را در خود جای داده است بیشتر هم خواهد بود؛ در غیر اینصورت

چه نام آذربایجان در آن سوی ارس باشد و یا نباشد باید سیاستمداران کشور نگران نارضایتی ۳۰ میلیون نفر از مردم کشورمان باشند، چرا که همانطوری که گفته شد این نام سرزمین مشترک نیست که اتحاد و اتفاق و زندگی مشترک در محدوده یک کشور را فراهم می‌آورد، بلکه داشتن حقوق برابر و مشترک است که باعث چنین اتحاد و اتفاق می‌شود. از نظر تاریخی نیز در مورد چگونگی نام آذربایجان در بین مورخین نظریات متفاوتی با توجه به معنا و مفهوم این نام وجود دارد، بعضی از مورخین این نام را برگرفته از چهار کلمه ترکی «آذ، ار، بای، گان» که منتسب به اقوام «آز» یا «آذ» ترکان است می‌دانند. (آذربایجان در سیر تاریخ ایران - رحیم رئیس‌نیا ص ۱۰۰) بعضی‌ها آنرا برگرفته از نام حاکم آذربایجان در زمان حمله اسکندر مقدونی، «آتروپات» می‌پندارند و بعضی‌ها هم این نام را در ارتباط با کلمه "آذر" (آتش به زبان پارسی قدیم) تصور می‌کنند؛ ولی آنچه که واقعیت دارد این است که نام آذربایجان از قدیم‌الایام شامل نواحی شمال و جنوب رودخانه ارس می‌شده و این نام پس از استقلال جمهوری آذربایجان در سال ۱۹۱۸ بر روی سرزمین شمالی ارس گذاشته نشده است، این نام همواره در طول تاریخ علاوه بر قسمت جنوبی رودخانه ارس، قسمت شمالی آن را نیز شامل می‌شده است. گر چه در تاریخ ناحیه بین دو رود کر و ارس «الران»، «آران» و «آران» نامیده شده و در نوشته بعضی از مورخین و گاهی نیز به تنهایی و به عنوان ایالت مستقل از آن یاد شده است ولی این ناحیه همواره بخشی از آذربایجان بوده و چون منطقه نسبتاً گرمسیری هم هست در فرهنگ مردم آذربایجان نیز «آران» به منطقه گرمسیر و غیر کوهستانی گفته می‌شود.

اینک در مورد حدود آذربایجان که در تاریخ آمده است:

آذربایجان در آستانه حمله اعراب سرزمین‌های بین همدان، زنجان و دربند (در جمهوری خود مختار داغستان امروزی) را شامل می‌شده است، چنانکه در تاریخ بلعمی در مقدمه «خبرگشادن آذربایگان و دربند خزران» حدود آن چنین ترسیم شده است:

«... اوّل حد از همدان درگیرند تا به آبهر و زنگان بیرون شوند و آخرش به دربند خزران، و بدین میانه اندر هر چه شهرها است همه را آذربایجان خوانند» (تاریخ طبری ص ۵۲۹).

ابن‌حوقل که شخصاً در آذربایجان سیاحت کرده، در نقشه‌ای که از دریای خزر به دست داده، اراضی گسترده شده از دربند تا گیلان را زیر نام آذربایجان آورده است، همین ادعا را کتیبه‌ای که مرزبان ساسانیان در دربند، در سال ۵۳۳ میلادی (اوایل سلطنت انوشیروان) بر دیوار دژ آن سامان حک کرده اثبات می‌کند (سفرنامه ابن‌حوقل (ایران در صوره الارض) ترجمه و توضیح دکتر جعفرشعار، انتشارات امیرکبیر، تهران ۱۳۶۶ نقشه مربوط به ص. ۱۲۸).

ابن فقیه در اواخر قرن سوم هجری حد آذربایجان را از مرز بردعه تا مرز زنجان دانسته (ترجمه مختصرالبندان، ص ۱۲۸) و محمدحسین خلف تبریزی، اران را ولایتی از آذربایجان به شمار آورده که گنجه و بردعه از اعمال آن است (برهان قاطع جلد یک ص ۹۶).

حمداله مستوفی هم در نزهت القلوب چنین می‌نویسد: «آذربایجان: حدودش با ولایت عراق عجم [اراک فعلی] و موغان و گرجستان و ارمنستان پیوسته است. شهرها: تبریز، اوجان،... گرگر، نخجوان، اجنان، اردوباد، و ماکویه» (نزهت‌القلوب به اهتمام لی استرنج، دنیای کتاب سال ۱۳۶۲ ۷۵ و ۸۹).

مسعودی که در نیمه نخست قرن چهارم هجری می‌زیسته در کتاب «مروج الذهب» جلد یک ص ۱۰۰ نوشته «... الران من بلاد آذربایجان» (اران از شهرهای آذربایجان است).

شمس‌الدین سامی در ماده نظامی [گنجوی] قاموس الاعلام خود که در سال ۱۳۱۶ هـ ق. (۱۸۹۸-۹ میلادی) منتشر کرده، زادگاه شاعر را «قصبه گنجه آذربایجان» نوشته و بدین ترتیب شهر گنجه را که در جنوب رودخانه کر قرار دارد از شهرهای آذربایجان شمرده است.

میرزا کاظم بیگ که از استادان ادبیات فارسی، عربی و ترکی دانشگاه قازان و پترزبورگ بوده و در کتاب خود بنام «دستور زبان تطبیقی زبانهای ترکی» که در ۱۸۴۶ میلادی توسط دانشگاه قازان انتشار یافته زبان ترکی آذربایجانی را به دو لهجه آذربایجانی جنوبی و شمالی تقسیم کرده است (همان کتاب ص ۴۹).

همچنین در لغتنامه دهخدا در برابر ماده اران: «اقلیمی است در آذربایجان» نوشته شده است و اسناد بسیاری که نشان می‌دهد از زمانهای بسیار دیرین تا سال ۱۹۱۸ میلادی که اراضی گسترده شده در شمال رود ارس که بصورت

جمهوری مستقل درآمد و رسماً «جمهوری آذربایجان» نامیده شد نه تنها در اسناد رسمی بلکه در قلم و زبان نویسندگان و شعرا هم پیش از سال ۱۹۱۸ «آذربایجان» نامیده شده است و این نام تاریخی را نمی‌توان از روی قسمت شمالی آذربایجان که در سال ۱۸۱۳ و ۱۸۲۸ میلادی از قسمت جنوبی آن جدا گردید، برداشت.

گرچه به تصور بعضی از ناسیونالیستهای افراطی بهترین راه این است که نام آذربایجان از قسمت جنوبی رود ارس برداشته شود تا این نام از ذهنیت مردم آذربایجان جنوبی زدوده شود.

لذا سیاست گام به گام کوچک کردن آذربایجان جنوبی و در نهایت حذف این نام، از زمان به حاکمیت رسیدن رضا خان شروع و تا سقوط این خاندان ادامه داشته است!

پس از برقراری حکومت مشروطه در سال ۱۲۸۵، به موجب "قانون" تشکیل ایالات و ولایات، کشور به چهار ایالت و دوازده ولایت تقسیم شد که این ایالات عبارت بودند از:

۱- آذربایجان ۲- فارس و بندر ۳- خراسان و سیستان ۴- کرمان و بلوچستان
در این تقسیم بندی، آذربایجان به عنوان یکی از ایالت مهم، مناطق وسیعی از شمال غرب و مرکز کشور را شامل می‌شد.

در زمان رضا خان و در پاییز سال ۱۳۱۶ هجری شمسی، کشور به ده استان بدون نام، از شماره ۱ الی ۱۰ تقسیم شد که در این تقسیم بندی، تبریز به عنوان مرکز استان سوم و ارومیه به عنوان مرکز استان چهارم معرفی گردید؛ با این وجود اردبیل، زنجان، قزوین، همدان و ساوه به عنوان بخشی از استان سوم به مرکزیت تبریز باقی ماندند.

در سال ۱۳۳۹ استانهای سوم و چهارم به نام آذربایجان شرقی و آذربایجان غربی به مرکزیت تبریز و ارومیه معرفی شدند؛ لکن در این تقسیم بندی که کشور به ۱۳ استان و ۱۱ فرمانداری کل تقسیم شده بود جدایی همدان از آذربایجان به عنوان فرمانداری کل، شکل کامل به خود گرفت و بعضی دیگر از شهرها و مناطق آذربایجان هم به استانهای مجاور واگذار گردید؛ اما اردبیل،

زنجان و قزوین همچنان جزئی از آذربایجان شرقی به مرکزیت تبریز باقی ماند. در تقسیم بندی دیگر و در زمان حاکمیت محمدرضا پهلوی، زنجان به عنوان فرمانداری کل معرفی، سپس به عنوان استان مستقل از آذربایجان جدا گردید.

شهر آستارا نیز که یکی از شهرهای آذربایجان شرقی بود در سال ۱۳۵۰ از این استان جدا گردیده به استان گیلان داده شد!

بعد از انقلاب و در سال ۱۳۷۲ هم که آذربایجان شرقی به دو استان تقسیم شد متأسفانه نام آذربایجان را از روی قسمت مهم و تاریخی آن یعنی مناطقی که امروز در اسناد دولتی استان اردبیل نامیده می‌شود برداشتند. در حالی که نام استان کرمانشاه که بعد از انقلاب به "باختران" تبدیل شده بود به نام اولیه خود (کرمانشاه) برگشت و با تقسیم استان خراسان به سه استان، نام خراسان همچنان بر روی هر سه استان باقی ماند، لکن بدون توجه به خواسته های مردم آذربایجان، نام منطقی آذربایجان شرقی به استان کنونی اردبیل و آذربایجان مرکزی به استان کنونی آذربایجان شرقی به مرکزیت تبریز به علت کمبود بودجه (!!) پذیرفته نشد و شاید روزی تبریز و ارومیه هم از داشتن نام آذربایجان محروم شوند، ولی هیچکدام از اینها چاره اصلی درد نیست و فقط پاک کردن صورت اصلی مسئله است!

تنها راه حل واقعی مسئله، شناخت حقوق فرهنگی - اقتصادی مساوی و برابر است با هم‌وطنان فارس زبان، برای ۳۰ میلیون نفر از جمعیت ترک زبان کشورمان و تدریس زبان ترکی به عنوان دومین زبان رسمی کشور در کنار زبان فارسی و موازی با آن در مدارس ابتدایی، راهنمایی، دبیرستان و دانشگاهها، و قبول این واقعیت که **ایرانی بودن مساوی فارس بودن نیست و تمام ملت ها و قومیت هایی که در این کشور زندگی می کنند ایرانی هستند و هیچ ملت و قومی ارجحیت و برتری بر ملت ها و اقوام دیگر ایرانی ندارد.** این در حالی است که شهرهای ترک‌نشین از پائین ترین رونق اقتصادی برخوردار است و کمترین

سرمایه ملی در آن مناطق به کار گرفته می‌شود و شهرهای آذربایجان مهاجرپرست ترین شهرهای ایران شده است. (روزنامه " ایران " ۸۲/۶/۴ شماره ۲۵۶۲) و فرزندان آن از تحصیل کرده های دانشگاهی گرفته تا افراد عادی برای پیدا کردن کار راهی استانهای تهران، اصفهان، فارس، کرمان، یزد و دیگر استانهایی می شوند که بیشترین سرمایه گذاری دولتی در آنها صورت می گیرد و روز به روز بر رونق اقتصادی آنها افزوده می شود! پایان.

در صفحات بعد سایر کتابهای منتشر شده از این نویسنده معرفی می‌گردد:

ترکان و بررسی تاریخ، زبان و هویت آنها در ایران (۳۱۵ صفحه)
ناشر: "انتشارات اندیشه نو" سال ۱۳۸۶، تهران، تلفن: ۶۶۴۲۷۳۷۱



دیلیمیزین ساده قیرامتری
ناشر: انتشارات اندیشه نو" / (۶۸ صفحه) / سال ۱۳۸۳ / تهران

دیلیمیزین ساده قیرامتری

تورکون دیلی تک سنوگیلی ...



یازان : حسین راشدی

قیش ۱۳۸۳

